

دادرسی غیابی در فقه امامیه و اهل سنت

رسول آقایی^۱، یحیی میرعلی^۲

^۱ دکترای فقه و حقوق جزا

^۲ دکترای فقه و حقوق جزا

نام نویسنده مسئول:

رسول آقایی

چکیده

یکی از مسائل مهم و اساسی حقوق متهم حضور در دادگاه و دفاع از حقوق خویش می باشد در حقوق موضوعه رسیدگی غیابی نسبت به متهم پذیرفته شده است و براساس آن رای صادر و فقط متهم پس از اطلاع از حکم صادره حق واخواهی نسبت به حکم را دارد فقهاء نیز این مطلب را در کتابهای فقهی خویش مورد بحث و کنکاش قرار داده اند در این نوشتار به صورت تطبیقی حکم غیابی، قلمرو و گستره، ادله و مبانی آن و حقوق متهم به صورت تطبیقی در فقه امامیه و اهل سنت مورد رسیدگی قرار گرفته است و می کوشد به صورت منسجم نظر فقهای امامیه و اهل سنت را در یک مجموعه در کنار هم قرارداد. و موارد اختلاف و توافق را بیان نماید.

واژگان کلیدی: متهم؛ رسیدگی غیابی؛ فقه امامیه؛ فقه اهل سنت.

مقدمه

قضا امری است که قبل از اسلام هم در بین مردم و عقلاء رایج بوده است و روشن است که قضاوت نوعی اجتهاد از ناحیه قاضی است. اصل در امر قضاء و رسیدگی و دادرسی آن است که این کار با حضور طرفین انجام شود چون متفرق بر شنیدن کلام متخاصمین است و این امر محقق نمی شود مگر اینکه متخاصمین پیش قاضی حاضر باشند و مقتضای ادله شرعیه در قضا و ولایت قاضی برای صدور حکم نسبت به اشخاص هم چیزی بیش از این نیست ولی در برخی موارد ضرورت اقتضاء می کند که برعلیه غائب حکم صادر شود چون اگر قاضی حکم را به تأخیر بیندازد ضرر بر مدعی وارد می شود و اگر قرار باشد برعلیه غایب حکم صادر نشود مجرمین و متخلفین عمدتاً این راه را پیش می گیرند و مخفی می شوند تا بر علیه آنها حکم صادر نشود در این زمینه سؤالاتی مطرح است که اهم آنها عبارتند از اینکه آیا در صورتی که یکی طرفین دعوا (مدعی- مدعی علیه) حضور پیدا نکند آیا می شود به پرونده رسیدگی و حکم صادر کرد یا نه؟ سؤال دیگر این که اگر قائل به جواز رسیدگی غیابی شدیم آیا این جواز مطلق است و همه حقوق را شامل می شود یا اینکه فقط در حق الناس جایز است و در بقیه حقوق جایز نیست.

و سؤالات دیگری که در این تحقیق کوشیده می شود از منظر فقه امامیه و اهل سنت پاسخ آنها داده شود آنچه که مسلم است محاکمه غیابی توسط قاضی واجد شرایط دارای مشروعیت بوده و اختلافی میان فقها وجود ندارد و حتی ادعای اجماع نیز بر آن شده است (خوئی، ۱۴۱۰: ج ۱ ص ۲۳)

مفهوم غائب از مجلس قضاء

۱- ظاهر از غائب، غائب از مجلس قضاء است مطلقاً و فرقی نمی کند که از شهر غائب باشد یا نه و اینکه سفرش، سفر شرعی باشد یا نه، سفرش نزدیک باشد یا دور باشد، متعذر الحضور باشد یا نباشد (حلی، ۱۴۰۸: ج ۴ ص ۸۶)

۲- شیخ در مبسوط تعذر حضور در مجلس قضاء را شرط دانسته است (طوسی، ۱۳۸۷: ج ۸ ص ۱۶۲)

۳- ملاک در غایب کسی است که مسافت بالاتر از سفر شرعی داشته باشد و اگر سفر او کمتر از سفر شرعی باشد و حاضر نباشد او غایب محسوب نمی شود (یحیی بن سعید، ۱۴۰۵: ص ۵۲۷)

۴- قال المحقق الیزدی (ره) اذا كان في البلد لكن كان غائباً عن مجلس المرافعه، فالمشهور انه يجوز الحكم عليه اذ عليه الحضور بل يظهر من بعضهم الاجماع عليه لکنه مشکل بدون اعلام. نعم لو امتنع عن الحضور من غير عذر، جاز الحكم عليه كما انه اذا كان يمكنه الحضور و لم يكن ممتنعاً لاينبغي الاشكال في عدم الجواز الحكم عليه و ان لم يعلم امتناعه و عدمه ففیه خلاف، فعن جماعه جواز الحكم عليه، بل ربما ينسب الى المشهور و عن الشيخ عدم جوازه و مال اليه اردبیلی و هو الاقوى كما انه لو كان حاضراً في مجلس المرافعه لايجوز الحكم عليه بعد قيام البيئه بدون اعلامه (یزدی، ۱۴۱۴: ج ۲ ص ۴۶)

مرحوم محقق یزدی در مورد حکم برعلیه غایب بیان می دارد که اگر مدعی علیه در شهر حضور داشته باشد و از مجلس مرافعه و قضاء غایب باشد نظر مشهور این است که برعلیه او می شود حکم صادر کرد چون وظیفه او حضور در مجلس بوده و حتی برخی نسبت به جواز صدور حکم ادعای اجماع کرده اند ولی به نظر می رسد در صورتی که به او اعلام نشده باشد این نوع حکم کردن مشکل است. بله اگر مدعی علیه از حضور امتناع کند جایز است که برعلیه او حکم صادر شود که اینک اگر امکان حضور داشت و امتناع از حضور نداشت یقیناً نمی شود برعلیه او حکم صادر کرد ولی اگر معلوم نباشد و ندانیم که او امتناع از حضور دارد یا ندارد دو قول وجود دارد. یک قول که به مشهور نسبت داده شده این است که می شود برعلیه او حکم صادر کرد.

و قول دوم که به مرحوم شیخ نسبت داده شده است و مرحوم مقدس اردبیلی نیز به آن تمایل پیدا کرده است که در چنین موردی نمی شود برعلیه مدعی علیه حکم صادر کرد مرحوم یزدی نیز این قول اخیر را پذیرفته و قول عدم جواز صدور حکم را در چنین موردی اقوی می داند.

۵- آقای موسوی اردبیلی بیان می کند: این که بزرگان قائل به جواز حکم غیابی شده اند به خاطر اطلاق ادله جواز مثل ادله ای که امر به حکم براساس بینات و قسط و عدل می کنند ولی به نظر می رسد در اخبار دلیل مطلق وجود ندارد و معیار در جواز حکم غیابی عدم تضرر مدعی است البته با وجود سایر شرایط قضاء، امروزه با توجه به زیاد بودن وسایل ارتباطی و آسان بودن سیر و سفر از دورترین نقطه عالم و امکان اعلام و اطلاع از اشخاص، به نظر می رسد ملاک در حکم غیابی، غایب بودن مدعی علیه از مجلس قضاوت است نه عدم حضور او در شهر و بلد پس اگر فرد مدعی علیه در شهر حضور داشته ولی مخفی شده باشد و اطلاع بر او سخت باشد و مدعی متضرر شود در این صورت صدور حکم غیابی برعلیه او جایز خواهد بود و اگر مدعی علیه در جای دوردستی باشد ولی به راحتی بتواند خود را به محکمه برساند در این صورت صدور حکم غیابی برعلیه او جایز نیست و قاضی موظف است که مهلت دهد تا غایب حضور پیدا کند یا وکیل او حاضر شود یا اینکه

اوراق و مستندات از طریق فاکس و وسایل جدید ارسال شود. پس ملاک امکان حضور مدعی علیه یا وکیل او یا ارسال مدارک به محکمه یا عدم امکان حضور فرد یا وکیل یا ارسال مستندات می باشد. (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳: ج ۲ ص ۱۷۳-۱۷۲)

مشروعیت حکم بر غائب

مقتضای اصل در مساله این است که مدعی علیه حضور داشته باشد به علت اینکه صحت قضاء و لزوم امتثال برای احکام و ثبوت ولایت قاضی بر حکم بر اشخاص مطلقاً محتاج بر دلیل است و اصل عدم این ها است و میتقن از اینها صورت حضور مدعی علیه است چون صحت قضاء و لزوم امتثال برای احکام و ثبوت ولایت قاضی بر حکم بر اشخاص مطلقاً محتاج به دلیل است و اصل عدم آن است و میتقن صورت حضور مدعی علیه است در محکمه ولی بر صحت و مشروعیت حکم بر غائب ادله ای وجود دارد که دلالت بر صحت می کند.

ادله مشروعیت حکم بر غائب

۱- اجماع:

(الف) قال الشيخ (ره) في الخلاف القضاء على الغائب في الجملة جائز و ... و تحقیق هذا ان القضاء على الغائب جائز بخلاف و لكن هل يصح مطلقاً من غير ان يتعلق بخصم حاضر ام لا؟ عندنا يجوز مطلقاً (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۶ ص ۲۳۹-۲۳۸)
 (ب) قال الشهيد الثاني (ره) : ثم ان كان غائباً عن البلد قضی علیه باتفاق اصحابنا سواء كان بعيداً ام قريباً و كذا لو كان حاضراً في البلد و تعذر الحضور في مجلس الحكم اما قصداً اولعارض (عاملی، ۱۴۱۳: ج ۱۳ ص ۴۶۸)
 (ج) قال المحقق العاملي (ره) : القضاء على الغائب في الجملة ثابت بالنص و الاجماع معلوماً و منقولاً في عدة مواضع و قد نسبه في المسالك و غايه المراد و الكفايه الى مذهب الاصحاب (عاملی، بی تا: ج ۱۰ ص ۱۶۳)
 (د) قال في الجواهر : الذي لا اشكال و لاختلاف بيننا في مشروعيه الحكم عليه في الجملة بل الاجماع بقسميه عليه (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۴۰ ص ۲۲۰)

به نظر می رسد هر چند در مسئله ادعای اجماع شده است ولی اجماع مدرکی بوده و لاقول محتمل المدرکیه است و آن چه ملاک نظر و استدلال فقهاء برای جواز حکم غیابی بوده روایات صادره از معصوم (ع) می باشد.

۲- آیات قرآن

۱- یادادوانا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق (۲۶/۳۸)

۲- انا انزلنا الیک الكتاب (۲۶/۳۸)

این آیات مطلق هستند و صورت حضور و عدم حضور مدعی علیه را شامل می شود و در صورت شک در صورت حضور و شک در تقید و تخصیص اصل عدم تقید و تخصیص است.
 جواب: آیات در مقام بیان اصل قضا هستند و در مقام بیان شرایط نیستند.

۳- روایات

(الف) حدیث جمیل بن دراج عن جماعه من اصحابنا، عنهما قالوا الغائب یقضی علیه اذا قامت علیه البینه و بیاع ماله و یقضی عنه دینه و هو غائب و ینقض علیه حجه اذا قدم و لا یدفع المال الی الذی اقام البینه الا بکفلاء (عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۷، ص ۲۹۴) هرگاه علیه شخص غائب اقامه بینه شود قضاوت بر علیه اوو به نفع مدعی انجام خواهد شد و مال فرد غائب (مدعی علیه) فروخته می شود و بدهی او (مدعی علیه) پرداخت می گردد ولی برای فرد غائب (مدعی علیه) پس از حضور حق اقامه دلیل باقی است در ضمن پرداخت بدهی به طلبکاران منوط به اخذ کفیل است. هر چند این حدیث مرسل است ولی راوی جمیل بن دراج است که از اصحاب اجماع است و ایشان از عده ای از اصحاب نقل کرده است.

(ب) عن ابی موسی الأشعری : کان النبی اذا حضر عنده خصمان فتواعد الموعد فوافی احدهما و لم یف الآخر قضی للذی و فی علی الذی لم یف (محقق داماد، ۱۴۰۶، ص ۵۰۷)

این حدیث عامی است و ضعیف است (عامه این حدیث را از ابوموسی نقل کرده اند: ابوموسی اشعری نقل می کند که وقتی نزد پیامبر (ص) دو طرف دعوی حاضر می شدند و برای رسیدگی موعدی مقرر می کردند چنانچه یکی از طرفین به وعده خود وفا می کرد و در

موعد مقرر حاضر می شد و دیگری تخلف می کرد و حاضر نمی شد حضرت رسول (ص) به نفع شخص حاضر و علیه شخص غایب حکم صادر می نمود.

ج (حدیث ابی خدیجه: ان رجلاً كتب الى الفقيه (ع) في رجل دفع اليه رجلان شراءً لهما من رجل ، فقالا لا ترد الكتاب علي واحدٍ منا دون صاحبه فغاب احدهما او توارى في بيته وجاء الذي باع منهما، فانكر الشراء يعني القبالة ، فجاء الآخر الى العدل، فقال له اخرج الشراء حتى نعرضه على البينه ، فان صاحبي قدانكر البيع مني و من صاحبي ، و صاحبي غائب و لعله قد جلس في بيته يريد الفساد عليّ فهل يجب علي العدل ان يعرض الشراء علي البينه حتى يشهدوا لهذا ؟ ام لايجوز ذلك حتى يجتمعا؟ فوقع عليه السلام : اذا كان في ذلك صلاح امر القوم فلا باس ان شاء الله (عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۷ ص ۲۹۶)

در این حدیث شریف که مکاتبه است فردی از امام (ع) در مورد قضیه ای سؤال کرده و کسب تکلیف می کند. سؤال به این صورت است که دو نفر ملکی را مشترکاً خریداری کرده اند و حال قبالة آن ملک را نزد فردی به امانت سپرده اند و از او خواسته اند تا زمانی که هر دو نفر حاضر نباشند سند را تحویل ندهد یکی از شرکاء غایب است یا اینکه مخفی شده است حال فروشنده اصل معامله را منکر شده است شریک دیگر که حاضر است به فرد عدل که سند و قبالة نزد او است مراجعه و از او درخواست می کند که قبالة را به رؤیت مشهود برساند تا مشهود نزد قاضی به وجود سند و قبالة شهادت دهند در این مکاتبه سؤال از وظیفه شخص عدل است که آیا او مجاز به ارائه سند مزبور می باشد یا خیر؟ امام در پاسخ مرقوم فرموده است چنانچه مصلحت امور مردم اقتضا می کند ارائه سند بلامانع است .

منظور از این روایت آن است که چنانچه صاحب مالی که به امانت گذاشته شده است در موردی مدعی علیه واقع شود و ادعای مدعی در ارتباط با او بوسیله بینه ثابت گردد صاحب مال چه حاضر باشد و چه غایب حاکم مال او را خواهد فروخت و حق مدعی را از آن مال استیفاء و پرداخت خواهد کرد و تجویز فروش مال شخص در غیاب او توسط حاکم بر تجویز صدور حکم علیه غایب است .

چهار نکته در این حدیث باید مورد توجه قرار گیرد:

- ۱- راویان حدیث یا حسن هستند یا ثقه مگر اینکه ابن الجهم (ثویر بن ابی فاخته) در سند واقع شده است که مجهول است.
- ۲- سؤال در مورد وظیفه شخص عدل و امین است و مربوط به بحث قاضی و قضاوت نیست . ولی شاید بتوان با توجه به ذیل حدیث از این مورد الغاء خصوصیت کرد و این مورد را به بحث قضاوت هم تسری داد(بخاطر اینکه اگر چنین امری واقع شود و پیش قاضی برده شود قاضی براساس مفاد آن و برعلیه غائب حکم صادر می کند و همین مطلب برای مطلوب ما کافی است .)
- ۳- ذیل حدیث به نوعی یک ضابطه کلی و عام را بیان می دارد که بحث اقتضاء مصلحت مردم را مدنظر قرار می دهد که اگر این مورد توجه واقع شود شاید خیلی از امور را بشود با این قاعده کلی حل کرد.
- ۴- از نظر دلالت شامل هم افراد غایب نمی شود بلکه نوع خاصی از غیبت را بیان می کند و مرادش کسی است که حضور پیدا کرده و بعداً به موعد و وعده خودش عمل نکرده است .

د) النبوی المعبر عنه فی الجواهر بالمستفیض : انه قال (ص) لهند زوجه ابی سفیان بعد ان ادعت انه رجل شحیح لا یعطینی ما یکیفنی و ولدی خذی ما یکفیک و ولدک بالمعروف و کان ابوسفیان غائباً . روزی هند همسر ابوسفیان به محضر پیامبر(ص) حاضر و اعلام کرد ابوسفیان مرد بخیلی است و آن قدر نفقه نمی دهد که کفاف من و فرزندم باشد در این هنگام حضرت به وی فرمود آن مقدار که عرفاً برای تو و فرزندت کفایت می کند از اموال ابوسفیان بردار و این گفتگو زمانی بود که ابوسفیان غایب بود (بیهقی، ۱۳۵۴: ج ۱۰ ص ۱۴۱)

اولاً این حدیث از نظر سندی ضعیف است ثانیاً از نظر دلالت نیز دلالتش تام نیست چون احتمال دارد که حکم حدیث از باب ولایت بوده نه از باب جایز بودن حکم بر غائب.

هـ) صحیح زراره عن ابی جعفر (ع) قال : کان علی (ع) یقول لایحیس فی السجن الاثلاثه الغاصب و من اکل مال الیتیم ظلماً و من ائتمن علی امانه فذهب بها و ان وجدله شیئاً باعه غائباً کان او شاهداً .

حضرت علی (ع) فرمودند در زندان جز سه دسته را نگه نمی دارند :

دسته اول: غضب کننده مال مردم .

دسته دوم : کسی که مال یتیم را به ستم بخورد.

دسته سوم : کسی که امانتی به وی سپرده اند و او آن را برای خود برداشته است و چنانچه چنین مدعی علیه ی صاحب مال باشد از این که غایب باشد یا حاضر حاکم به منظور احقاق حق مال او را می فروشد (عاملی، ۱۴۰۹: ج ۱۸ ص ۲۱۷).

برخی قائلند که این روایت از نظر دلالت تام نیست چون روایت ناظر به غائبی است که غاصب و ظالم است و تمام افراد غائب را شامل نمی‌شود و اما غائبی که فاقد ظلم و غصب است روایت شامل او نمی‌شود (اسماعیل پور، بی تا: ج ۱ ص ۴۰۴)

(و) عموماً وجوب حکم و قضاوت براساس بینه و ایمان (انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان) مستدل بیان می‌کند که این روایات مطلق بوده و فرقی بین فرد حاضر و غائب وجود ندارد.

ولی ظاهراً به این روایات هم نمی‌شود استدلال کرد چون این روایات در مقام اصل وجوب حکم هست و در مقام بیان کیفیت حکم نیست.

ادله عدم مشروعیت حکم بر علیه غائب:

(الف) خبر ابی البختری و هب بن وهب عن علی (ع) قال لا یقضی علی الغائب (عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۷، ص ۲۹۶)

این روایت توان معارضه با روایات قبلی را ندارد چون اولاً سند روایت بخاطر وجود ابی البختری ضعیف است و ثانیاً از جهت موازین اصولی مطلق است و توان معارضه با روایات قبلی را ندارد و آن روایات می‌توانند مقید این روایت باشند.

(ب) محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال قال رسول الله (ص) اذا تقاضی الیک رجلان فلاتقض للاول حتی تسمع من الآخر، فانک اذا فعلت ذلك تبین لك القضاء (عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۷، ص ۲۱۶) و رواه الصدوق مرسلأ ثم قال: قال علی (عنه) فما زلت بعدها قاضياً. پیامبر (ص) فرمودند هرگز بهدو نفر برای قضاوت نزد تو آمدند پس از شنیدن اظهارات یکی از آنها، تا سخن و دفاع دیگری را نشنیده ای به نفع اولی حکم نکن (مستفاد از این روایت آن است که حاکم و قاضی مطابق سیره پیامبر باید قبل از صدور حکم به استماع اظهارات طرفین اقدام نماید و مجاز نیست پس از شنیدن یک طرف بدون استماع دفاعیات طرفدیگر حکم صادر کند.

(ج) عن علی (ع) قال النبی (ص) لما و جهنی الی الیمن اذا تحوکم الیک فلا تحکم لاحد الخصمین دون ان تسال عن الآخر فما شککت فی قضاء بعد ذلك (عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۷ ص ۲۱۷)

بدین معنی که هنگامی که پیامبر (ص) مرد برای قضاوت به یمن فرستاد هرگاه دعوایی نزد تو اقامه شود برای هیچکدام از طرفین حکم نکن مگر اینکه از طرف مقابل سوال کنی. از این روایت هم استفاده می‌شود که قاضی نباید بدون استماع اظهارات طرفین و رسیدگی به دلایل آنها حکم صادر نماید.

صاحب جواهر این روایات را حمل کرده است بر موردی که مدعی علیه حاضر بوده و قاضی حجت او را نشنیده و می‌خواهد حکم صادر کند اما در مواردی که حجت او را شنیده است حکم بدون سؤال نخواهد بود (اسماعیل پور، بی تا: ج ۱ ص ۴۰۵)

آقای محقق داماد در مورد روایات معارض بیان می‌دارد که با امعان نظر در این احادیث به خوبی معلوم می‌گردد روایات دسته دوم (روایات معارض) همگی ناظر به اصل اولیه در محاکمه و رسیدگی به دلایل آنها حکم نهایی صادر نماید ولی این بدان معنی نیست که در فرض غیبت مدعی علیه به علت سفر و یا امتناع از حضور و یا اختفای او، به کلی تشکیل محکمه متوقف بماند زیرا تزیع حق در این فرض امری است روشن و مسلم لذا حاصل جمع این دو دسته روایات این است که قاضی در این گونه مواقع به دلایل مدعی رسیدگی و چنانچه ادله او را کافی و وافی تشخیص داد حکم به نفع وی صادر و با اخذ کفیل و اخذ تأمین کافی دستور اجرا صادر می‌کند ولی این حکم قطعی نخواهد بود بلکه حق اعتراض برای مدعی علیه باقی می‌ماند.

خلاصه آن که مجرای این دو دسته روایات با یکدیگر مختلف است دسته دوم مربوط به شرایط عادی است در حالی که دسته اول به موارد غیبت موجه مدعی علیه و یا امتناع و استتکاف وی از حضور در مجلس محاکمه مربوط می‌باشد (محقق داماد، ۱۳۸۷: ص ۲۳۵)

مرحوم شیخ حر عاملی صاحب وسایل الشیعه در توجیه اولین حدیث معارض می‌گوید هذا محمول علی انه لا یجزم بالقضاء علیه، بل تكون علی حجه و لابد من الکفیل لما مرّ و یمكن الحمل علی الغائب عن المجلس و هو حاضر فی البلد (عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۷ ص ۲۹۶)

صاحب کتاب دراسات فی القضاء در این مورد بیان می‌کند ان القضاء بحسب العرف له میزان و هو ان یكون القاضی علی جزم بوقوع واقعه و مخاصمه فی البین لابد من فصلها بحیث انه اذا لم یکن الادعاء له وجه عقلائی لایتر تب علیه الاثر و لذا فی مورد الاقرار المدعی علیه لایكون فی الواقع خصومه و اختلاف لیکون لقضائه موضوع و هذا لا یتحقق الا بالسؤال عن المدعی علیه و انه ماذا یجیب فی جواب المدعی و الحکم بدون سئواله یكون من الحکم علی خلاف رسم القضاء و یدل علی ما ذکر ما عن ابی الصلت الهروی عن الرضا (ع) فی حدیث داود (ع) عجل علی المدعی علیه فقال لقد ظلمک سئوال نعجتک الی نعاجه ولم یسأل المدعی البینه علی ذلك و لم یقبل علی المدعی علیه فیقول له ما تقول فکان هذا خطئیه رسم الحکم لا ما ذهبتم الیه فان دلالة هذا الخبر علی انه قدخرج عن رسم الحکم بواسطه عدم السئوال واضحه فنقول ان ما تقدم من الروایات دال علی ما هو رسم الحکم ثم فی الغائب سیکون الدلیل ما تقدم من خبر جمیل انه یقضی علیه فهل المراد. هو القضاء علیه بما هو رسمه فی الغائب. نحن ندعی ان المراد هوالثانی فنقول رسم الحکم علی الغائب هو انه اذا حضر و جعل له الموعد ثم لم

یحضر بعده تقصیراً هو الحكم عليه بالنبيه و هكذا اذا احضر و لم يحضر اصلاً كذلك فانا نعلم ان الشرع لا يرضى بعدم وصول صاحب الحق الى حقه مع البينه العادله عليه مع تقصير المنكر في الحضور او تعذر حضوره (اسماعيل پور، بی تا: ج ۱ ص ۴۰۵ و ۴۰۶)

حکم غیابی در نظرات فقهای امامیه

۱- شهید اول در ارتباط با حکم غیابی بیان می دارد و یقزی علی الغایب عن مجلس القضاء (عاملی، ۱۴۱۰: ج ۳، ص ۸۲)
 ۲- شهید ثانی در این مورد بیان می کند یقزی علی الغائب عن مجلس القضاء سواء بعدم قرب و ان كان في البلد ولم يتعذر عليه حضور مجلس الحكم علی الاقوی لعموم ادله و لو كان في المجلس لم يقض عليه الا بعد علمه ثم الغایب علی حجه لو حضر فان ادعی بعده قزی او ابراه اقام به البينه و الا احلف المدعی (همان)
 ایشان پس از پذیرش جواز حکم غیابی بیان می کند که فرقی نیست که غایب از مجلس قضا دور بوده یا نزدیک باشد یا در شهر بوده و بدون هیچ عذری در مجلس حاضر نشده و یا از شهر خارج باشد.
 ایشان دلیل جواز رسیدگی غیابی را عمومیت ادله قضا و مشروعیت آن می دانند چون روایات منقول از معصوم نیز حاکی از جواز قضاوت و مشروعیت آن است و وقتی قضاوت عملی مشروع باشد این مشروعیت قضاوت غیابی را نیز شامل می شود.
 ۳- صاحب جواهر نیز در این مورد بیان می کند لا اشکال و لا خلاف بیننا فی مشروعیه الحكم علی الغائب (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۴ ص ۲۲۰)
 بیان مرحوم صاحب جواهر متضمن این است که در صدور حکم غیابی اشکالی وجود ندارد و اختلافی نیز بین فقها در مشروعیت حکم علیه غایب وجود ندارد.

۴- امام خمینی در تحریر بیان می دارد. در مسموع بودن دعوی این شرط معتبر نیست که مدعی علیه در همان شهری که مدعی اقامه دعوا کرده حاضر باشد پس اگر علیه شخصی که غایب از شهر است ادعایی شود مسموع است حال چه اینکه مدعی علیه هم اهل همان شهری باشد که مدعی از او شکایت کرده ولی در این تاریخ به سفر رفته باشد و یا اینکه اهل شهر دیگری باشد و چه اینکه محل سفر او نزدیک باشد و چه دور، بنابراین اگر کسی علیه چنین شخصی غیابی ادعایی بکند دعوایش مسموع است و اگر اقامه بینه هم بکند قاضی حکم غیابی علیه او صادر می کند و اگر مورد ادعا عین باشد آن عین را از مال او بر می دارد و به مدعی می دهد و اگر دین باشد چیزی از مال غایب را می فروشد و دین او را به مدعی می پردازد، البته در صورتی به او می دهد که از تضرر مدعی علیه ایمن باشد بدین صورت که مدعی شخص ثروتمندی باشد و یا اگر تهیدست هست کفیلی از او بگیرد و آیا حکم غیابی دادن جایز است حتی در صورتی که احضار طرف آسان باشد؟ و یا اصلاً به سفر نرفته و در شهر حاضر باشد لکن حضور او بدون اعلام به وی متعذر باشد؟
 مسئله محل تأمل است و در مسموع بودن دعوی علیه غایب فرقی نیست یعنی اینکه مدعی ادعا کند که طرف من منکر حق من است و یا ادعا نکنند بلکه اگر مدعی بگوید طرف من خودش نیز به این حق من اعتراف دارد و اصلاً بین من و او مخاصمه ای نیست علی الظاهر دعوایش مسموع نیست و حاکم حکم نمی کند و نزدیکتر به احتیاط آن است که در موارد حکم غیابی علاوه بر بینه از مدعی سوگند هم بگیرد اگر سوگند یاد کرد آن وقت علیه غایب حکم صادر کند (موسوی خمینی، بی تا: ج ۲ ص ۴۱۴)

قلمرو قاعده

محدوده قاعده نسبت به موضوع دعوی

سؤالی که اینجا مطرح است این است که محدوده و قلمر حکم غیابی تا کجا است آیا همه دعاوی را شامل می شود یا اینکه برخی از دعاوی مثل دعاوی مدنی یا حقوق الناس محض که شامل امور مالی، عقود دیون و امثال آن را شامل می شود. آنچه که از نظر فقها می شود برداشت کرد این است که حکم غیابی فقط حق الناس را شامل می شود و شامل حق الله نمی شود. مرحوم محقق حلی در شرایع می گوید: یقزی علی الغائب فی حقوق الناس کالدین و العقود و لا یقزی فی حقوق الله تعالی کالزنا و اللواط لانها مبنیه علی التخفیف و لو اشتمل الحكم علی الحقیین قزی بما یختص الناس کالسرقة، یقزی بالغرم و فی القضاء بالقطع تردد. (حلی، ۱۴۰۸: ج ۴ ص ۷۷)

بالمعان نظر در کلام مرحوم محقق می شود برداشت که ایشان دعاوی را به سه قسم تقسیم کرده اند: ۱- حق الناس محض ۲- حق

الله محض ۳- مرکب از حق الله و حق الناس.

ایشان در مورد حق الناس قائلند که صدور حکم غیابی هیچ اشکالی ندارد و قاضی در حق الناس مثل امور مالی و عقود می تواند حکم صادر نماید اما در مورد حق الله مثل زنا و لواط قائلند که صدور حکم غیابی ایراد دارد و نمی شود حکم غیابی صادر کرد چون بنای شارع در این امور بر تخفیف است.

اما در مواردی که دعوا مشتمل بر دو حق است (حق الله و حق الناس) ایشان تردید نموده است و تصمیم قطعی اتخاذ نکرده است. صاحب ارشاد الاذهان بیان می کند: یقضى على الغائب عن مجلس الحكم مسافراً كان او حاضراً تعذر الحضور عليه اولاً (علی رای) فی حقوق الناس لافی حقوقه تعالی و یقضى فی السرقة بالغرم دون القطع (حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۴۷)

در قواعد الاحکام نیز شبیه این عبارت ذکر شده است و سیقزی علی الغائب فی حقوق الناس فی الدیون و العقود و الطلاق و العتق و الجنایات و القصاص و لا یقضى فی حقوقه تعالی علیه کالزنا و اللواط لانها علی التخفیف و یقضى علیه فی السرقة بالمال دون القطع (حلی، ۱۴۱۳: ج ۳ ص ۴۵۵)

اینکه زنا و لواط از حق الله شمرده شود قابل تأمل است و ممکن است این ها از حق الناس شمرده شود مثل موردی که زنی ادعا کند که تجاوز به عنف به او صورت گرفته است یا ولی صغیره ادعا می کند که مردی با آن صغیره زنا کرده است که به نظر می رسد این موارد از حق الناس است و می شود حکم غیابی صادر کرد (سبحانی، ۱۴۱۸: ج ۱، ص ۴۵۹)

سؤال دیگری که اینجا وجود دارد این است که احکام حکومتی که برای حفظ نظم و منع از اخلال وضع می شود آیا حق الناس هستند یا حق الله یا قسم سومی هستند.

در این جا دو نظر متفاوت وجود دارد:

۱- آقای منتظری در جواب به سؤالی که از ایشان شده مبنی بر این که آیا تخلف از مقررات دولتی مانند رانندگی بدون گواهینامه، ترک پست و خوابیدن سر پست، تیراندازی بی مورد هوایی و سایر اموری که خلاف مقررات دولت و حکومت انجام می گیرد از کدام یک آنهاست؟ حکم غیابی می شود صادر کرد یا نه؟ ایشان در جواب بیان می دارد در مورد سوال حکم غیابی اشکال دارد (منتظری، بی تا: ج ۱ ص ۲۴۶)

۲- در مقابل آقای اردبیلی بیان می دارد که ظاهر این است که این موارد از قبیل حقوق الناس است البته اگر قائل شویم که حق الله قضایا و وقایع معینه ای است که محدود است و در لسان اخبار وارد شده است. مضافاً به اینکه این امور تقدیر و تقنین و سایر امورش به دست مردم است که قوه مقننه بر اساس مصالح و مقتضیات زمان و مکان آن را تصویب می کنند (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳: ج ۲ ص ۱۹۹)

محدوده قائده نسبت به مدعی علیه:

همانطور که پیدا است محدوده حکم مربوط به فرد غایب است که مصادیق آن به شرح زیر است.

- ۱- شخصی که در سفر است و هیچ گونه دسترسی به او جهت ابلاغ و ارسال احضاریه جهت حضور در جلسه محاکمه وجود ندارد.
- ۲- شخصی که حاضر است ولی علیرغم اطلاع از حضور در دادگاه و جلسه محاکمه استنکاف می کند.
- ۳- شخصی که از وضعیت او اطلاعی در دست نیست.
- ۴- شخصی که از بلدغایب است ولی امکان دعوت او به جلسه محاکمه وجود دارد و هیچ گونه امتناعی به حضور از او مشاهده نمی شود.

۵- شخصی که در بلد حاضراست ولی معلوم نیست که ممتنع هست یا خیر (محقق داماد، ۱۳۸۷: ص ۲۴۰) و در مورد بند ۴ به نظر می رسد صدور حکم مشروع نیست چون امکان دعوت او به جلسه محاکمه وجود دارد و او هیچ امتناعی به حضور ندارد و حتی از مدعی هم ضایع نمی شود.

اما در مورد بند ۵ دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

- الف) گروهی معتقد هستند که دادگاه می تواند به رسیدگی غیابی اقدام و علیه او حکم صادر نماید.
- ب) گروهی مثل شیخ طوسی و محقق اردبیلی و محقق یزدی قائلند که صدور حکم غیابی جایز نیست و همان طور که اگر در دادگاه حاضر بود و مدعی علیه او اقامه بینه می کرد بدون اعلام به وی قاضی مجاز به صدور حکم علیه او نبود همین طور چنانچه در شهر حاضر باشد قاضی موظف است برای صدور حکم جریان و علل را به وی اعلام و او را به محکمه دعوت نماید (محقق داماد، ۱۳۸۷: ص ۲۴۰)

شروط حکم بر علیه غایب:

- ۱-۳- تمامی مطالب مربوط به غایب و صدور حکم بر علیه غایب مربوط به موردی است که مدعی ادله کافی برای اثبات مدعای خود داشته باشد ولی اگر او دلیل کافی نداشته باشد لازم نیست که مدعی علیه به دادگاه احضار شود چون ممکن است نظر مدعی صرفاً احضار مشتکی علیه به دادگاه جهت متهم کردن او و اخلال در موقعیت اجتماعی او باشد (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳: ج ۲ ص ۱۸۲)

۳-۲- در مواردی که حکم بر علیه غایب صادر می شود این حکم قطعی نبوده بلکه قابل اعتراض می باشد و دلیل بر این مطلب را می توان خبر جمیل بن دراج دانست. ولی این قابلیت اعتراض امر مستمری نیست و اگر بخواهد استمراری باشد امر غیر معقولی است و آن قسمت از خبر جمیل که بیان می دارد الغائب علی حجه از نظر عرفی بیشتر از این را دلالت ندارد و دال بر استمرار نیست و شاید بشود گفت که تا زمانی که فرد عذرش باقی است حق اعتراض را دارد و وقتی عذرش بر طرف شد و اعتراض کرد، اعتراض او مقبول است و الا حکم قطعی است (پیشین، ص ۱۹۸)

۳-۳- آن چه که از خبر جمیل استفاده می شود این است که مال به مدعی داده نمی شود مگر اینکه او کفیل معرفی کند یا اینکه دارای ثروت باشد به نظر می رسد تنها ثروت داشتن کفایت نمی کند چون ممکن است فردی که دارای اموال است اموالش را به کسی یا جایی انتقال دهد پس بر قاضی لازم است که حکم بر توقیف بعضی اموال او به مقدار مورد دعوا حکم دهد تا اینکه پرونده مختومه اعلام شود (همان)

۴-۳- طرح دعوا توسط مدعی علیه به چند صورت ممکن مطرح شود:

الف) مدعی ادعای انکار مدعی علیه را دارد.

ب) مدعی صرفاً دعوای خود را مطرح می کند و اشاره ای نسبت به موضع مدعی علیه ندارد.

ج) مدعی می گوید مدعی علیه نسبت به حق من مقرر است.

صورت اول و دوم اشکال ندارد که حکم غیابی درست است به دلیل اطلاق نص و فتاوی اما در صورت سوم ظاهر این است که دعوای مدعی قابل استماع نیست و نمی توان بر اساس آن حکم صادر کرد چون قضاوت یعنی فصل خصومت و وقتی اعتراف و اقرار وجود دارد. مخاصمه و خصومتی در بین نیست پس قضاوتی هم لازم نخواهد بود.

ولی شاید در این فرض هم بشود قائل شد که امکان صدور حکم غیابی وجود دارد.

الف) مدعی هر چند اقرار کرده ولی چون پرداخت حق را به تاخیر می اندازد باعث ورود ضرر به مدعی می شود و لذا مدعی به دادگاه مراجعه کرده تا از این کار مدعی علیه جلوگیری کند.

ب) هر چند مدعی اقرار کرده است ولی از سفر بر نمی گردد یا اینکه اصلاً اودر سفر مرده است به نظرمی رسد در این دو مورد هر چند

مدعی علیه اقرار به حق مدعی کرده است باز می شود. حکم غیابی بر علیه او صادر کرد. (پیشین، ص ۱۸۹)

۵-۳- بحث دیگری که در مورد حکم بر علیه غایب جای بحث دارد این است که آیا علاوه بر بنیه نیاز به ضم و الحاق قسم هم وجود

دارد یا نه؟ مثلاً در حکم بر میت ما نیاز به قسم داریم و قسم هم باید ملحق شود.

در جواب باید گفت که در بحث صدور حکم علیه غائب نیاز به ضمیمه قسم وجود ندارد و اینکه ادله خاصه در بحث غایب خالی از

ضمیمه می باشد (پیشین، ص ۱۹۸)

علاوه بر این باید متذکر شد که در میت صرفاً عدم حضور شخص میت در زمان داوری نیست بلکه عدم حضور او ابدی است و این

علت در غایب وجود ندارد و دیگر اینکه در مرسل جمیل (عاملی، ۱۴۰۹: ج ۱۸ ص ۲۱۶) امام (ع) در مورد غایب با وجود بنیه لزوم رسیدگی و

صدور حکم علیه او را اعلام فرموده و مطلب دیگر این که غایب حق اعتراض دارد و حق واخواهی دارد برخلاف میت و لذا به نظر می رسد این

نظر اقوی است و نمی شود میت را با غایب مقایسه کرد و در مورد فرد غائب هم قائل شد که علاوه بر بنیه نیاز به قسم هم وجود دارد و در

مورد غایب فقط بنیه کفایت می کند چرا که عدم کفایت بنیه و لزوم سوگند استظهاری امری خلاف اصل و قاعده کلی بنیه است و لذا بایستی

به تفسیر مضیق بسنده کرد و قائل به کفایت بنیه شد.

آن چه که می شود در جمع بندی نظر فقهی علمای امامیه بیان داشت این است که عمدۀ فقهای عظام به تجویز حکم غیابی نظر داده

اند و می توان گفت در اصل مشروعیت محاکمه غیابی توسط قاضی واجد شرایط اختلافی میان فقهاء وجود ندارد و در این خصوص نیز ادعای

اجماع شده است (خویی، ۱۴۱۰: ج ۱ ص ۲۳)

البته این عقیده نیز وجود دارد که فتاوی فقها و اشتراک نظری که در اصل مشروعیت حکم غیابی بین آنها وجود دراد مستند به

روایاتی است که حکم غیابی را تجویز کرده اند و مبنای تجویز حکم غیابی روایات است ته اجماعی که مستند به این روایات باشد (محقق

داماد، ۱۳۸۷: ص ۲۳۴)

با دقت در نظرات فقهاء معلوم می شود که صدور حکم غیابی جایز بوده و اختلافات جزئی مربوط به حدود و ثغور این حکم است که

نمی تواند بر اصل جواز حکم غیابی خدشه ای وارد کند و به فرض که اختلافات جزئی در مورد حدود و شرایط صدور حکم غیابی قابل نقد و

بررسی باشد ولی استخراج احکام الهی از بین ادله شرعی که جزء تخصص فقهاست وجود این اختلافات را توجیه می کند.

حکم غیابی در فقه اهل سنت:

با توجه به عنوان تحقیق که بررسی حکم غیابی در فقه امامیه و اهل سنت است لذا سعی می شود در این بخش اقوال مذاهب اهل سنت مطرح و در آخر جمع بندی لازم صورت گیرد.

۱- شافعی:

در فقه شافعی صدور حکم غیابی با وجود یکسری از شرایط بر علیه غایب جایز و بلامانع است .

ادله:

الف) قوله (ص) لهند خذی ما یکفیک و ولدک بالمعروف و هو قضی منه علی زوجها و هو غائب. در این روایات پیامبر به هند همسر ابوسفیان می فرماید می توانی از اموال ابوسفیان آن اندازه که نیاز تو و اولادت را تامین کند برداری و این بیان پیامبر در حالی صادر شده است که ابوسفیان غایب بوده و حضور نداشته است و این کلام پیامبر دلالت می کند که حکم غیابی درست است .

سوالی که وجود دارد این است که این کلام پیامبر (ص) فتواست یا حکم؟ (چون اگر فتوا باشد نمی تواند مورد استناد قرار گیرد). به نظر می رسد اینکه پیامبر فرموده است خذی معلوم می شود که حکم است والا اگر قرار بود فتوا باشد پیامبر می فرمود لا باس علیک یا لک ان تأخذی و اینکه فرموده است خذی دال بر حکم است . و لذ می شود از این روایت جواز صدور حکم غیابی را برداشت کرد. ب) لقول عمر فی خطبته من کان له علی الا سیف دین فلیاتنا غداً فانا بايعوا ماله و قاسموه بین غرمانه و کان غائباً . ج) وقتی حکم غیابی در مورد صغیر و میت جایز است در مورد غائب هم جایز خواهد بود .

قلمرو قاعده:

حکم غیابی در حق الناس مثل قصاص و حد قذف درست است و جاری می شود ولی در حق الله است چه حد باشد و چه تعزیر جاری نمی شود چون بنای شارع در این امور بر مساهله و آسان گیری است .

۲- فقه مالکی:

غائب در مذهب مالک بر سه قسم تقسیم شده است:

الف) غایب قریب الغیبه: کسی است که فاصله اش به اندازه یک یا دو یاسه روز است.

ب) غایب بعید الغیبه: کسی است که ۱۰ روز فاصله دارد.

ج) غایب منقطع الغیبه: مثل فاصله مکه و آفریقا و مدینه و اندلس و خراسان .

در مورد نوع اول : بر علیه فرد غایب در دین و عروض و حیوان و اصول و طلاق و عتق حکم صادر می شود ولم یرج له حجه فی شیء من ذلک.

در مورد نوع دوم: بر علیه غایب در غیر از ارباع و اصول و دین و حیوان و عروض حکم صادر می شود و ترجی له الحجه فی ذلک.

در مورد نوع سوم: بر علیه غائب در دیون و عروض و حیوان و رباع حکم صادر می شود و ترجی له الحجه فی ذلک (قرطبی، ۱۹۸۸: جزء

۹ ص ۱۱۱-۱۱۰)

۳- فقه حنفی:

ائمه حنیفه اتفاق نظر دارند که حکم بر علیه غایب جایز نیست چه اینکه غائب از مجلس غائب باشد ولی در شهر حاضر باشد یا اینکه هم از مجلس و هم از شهر و بلد غائب باشد .

ادله:

۱- ان النبی (ص) قال لعلی کرم الله وجهه لا «تحکم لاحد الاخصام مالم تسمع کلام الخصم الآخر لانک عند سماعک کلام الآخر تعرف

ماذا یجب ان تحکم به.

یعنی شما بعد از کلام مدعی علیه کیفیت حکم را متوجه می شوی اگر او اقرار کرد براساس اقرار و اگر انکار کرد براساس بنیه مدعی حکم صادر می شود.

۲- حکم برای قطع نزاع است و اگر مدعی علیه حضور نداشته باشد نزاعی وجود ندارد چون علم به انکار مدعی علیه وجود ندارد و وقتی خصم حضور پیدا نکند حکمی که به معنای قطع نزاع است صحیح نمی باشد و وقتی فرد حضور پیدا نکرده است انکار و اقرار او محتمل است واحکام اقرار و انکار مختلف است افندی، ۱۴۱۱: ج ۴ ص ۶۲۱)

جمع بندی

آنچه که از کلام مذاهب سه گانه اهل سنت به دست می آید این است که :

۱- شافعی-مالکی و حنبلی صدور حکم برعلیه غایب را جایز می داند.

۲- در فقه حنفی صدور حکم برعلیه غایب جایز نیست .

۳- در فقه مالکی که صدور حکم را جایز داشته است غایب را به سه دسته تقسیم کرده و در هر سه قسم صدور حکم را جایز داشته

است فقط در قلمرو اینکه حق واخواهی و اعتراض را دارد یا نه بین آنها قائل به تفصیل شده است.

پس معلوم می شود فقهای اهل سنت نیز مثل امامیه اصل صدور حکم غیابی را قبول دارند و فقط در برخی موارد و قلمرو و ادله بین

آنها تفاوت وجود دارد به نظر می رسد از نظر فقهی شافعی در نظر به فقه امامیه نزدیکتر است و مثل فقهای امامیه در حق الناس قائل به جواز

صدور حکم غیابی شده است و در حق الله که بنای بر تخفیف است قائل به عدم جواز صدور حکم غیابی شده است .

منابع و مراجع

- [۱] قرآن کریم
- [۲] اسماعیل پور، محمد علی (بی تا)، البراهین الواضحات، بی جا، قم، چاپ اول.
- [۳] افندی، علی حیدر خواجه امین (بی تا)، دررالحکام فی شرح مجله الاحکام، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- [۴] ابوالولید محمد بن احمد بن رشد (۱۹۸۸م)، البیان و التحصیل، دارالمغرب الاسلامی، بیروت، چاپ دوم.
- [۵] بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی (۱۳۵۴ه ق)، سنن بیهقی، دار المعرفه، بیروت، الطبعة الاولى.
- [۶] - سبحانی، جعفر (۱۴۱۸)، نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامیه الغراء، ناشر موسسه امام صادق (ع)، قم، چاپ اول.
- [۷] حائری، سید کاظم (۱۴۱۵) القضاء فی الفقه الاسلامی، ناشر مجمع اندیشه اسلامی، قم، چاپ اول.
- [۸] حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳)، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
- [۹] حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۰) ارشاد الاذهان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- [۱۰] حلی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵)، الجامع للشرائع، ناشر موسسه سیدالشهداء العلمیه، چاپ اول، قم.
- [۱۱] خمینی، سیدروح الله (بی تا)، تحریر الوسیله، ناشر موسسه مطبوعات دارالعلم، قم، چاپ اول.
- [۱۲] خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۰)، منهاج الصالحین، نشر مدینه العلم قم، چاپ ۲۸.
- [۱۳] طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۴ه ق)، تکمله عروه الوثقی، ناشر کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول.
- [۱۴] طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الامامیه، ناشر المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، تهران، چاپ سوم.
- [۱۵] طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷)، الخلاف، ناشر دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- [۱۶] عاملی، سیدجواد بن محمد حسینی (بی تا)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه ناشر داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.
- [۱۷] عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، وسایل الشیعه، ناشر موسسه آل البيت (ع)، قم، چاپ اول.
- [۱۸] عاملی (شهید ثانی)، زین العابدین بن علی (۱۴۱۰)، الروضه البهیة فی شرح اللعمه دمشقیه، ناشر: کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول.
- [۱۹] محقق حلی، نجم الدین جعفر بن الحسن (۱۴۰۸)، ناشر موسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- [۲۰] محقق داماد، مصطفی (۱۳۸۷)، قواعد فقه بخش قضایی، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، چاپ دوازدهم.
- [۲۱] موسوی اردبیلی، سیدعبدالکریم (۱۴۲۳)، فقه القضاء، قم، چاپ دوم.
- [۲۲] منتظری، حسینعلی (بی تا)، رساله استفتائات، بی جا، قم، چاپ اول.
- [۲۳] نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ناشر داراحیاء التراث العربی بیروت، چاپ هفتم.